



## تعلیم و تربیت اخلاقی و سنجش نظریات اخلاقی

<sup>۱</sup> مهدی اخوان

<sup>۲</sup> سید محسن اسلامی

### چکیده:

صرف نظر از تحلیل‌های فلسفی و منطقی آیا می‌توان برای آزمودن نظریه‌های اخلاقی سنج‌های یافت؟ به نظر می‌رسد که در عرصه کاربردی، تعلیم و تربیت می‌تواند چنین معیاری را فراهم آورد. پس باید به این دو پرسش پاسخ دهیم: (۱) آیا می‌توان نظریه‌های اخلاقی را در ترازوی تعلیم و تربیت اخلاقی سنجید؟ (۲) چه نظریه و طرحی می‌تواند به بهترین وجه در آزمون تعلیم و تربیت اخلاقی، موفق باشد؟ (معقول‌ترین روش‌ها برای تربیت اخلاقی کودکان چیست؟)

گنسلر (منطق‌دان و فیلسوف اخلاق معاصر) در تأملات فلسفی خود در باب اخلاق، دیدگاه خاصی دارد که در نهایت به تصویر جامعی در باب عقلانیت اخلاقی می‌رسد. این طرح مولفه‌هایی چون سازگاری (در باورها، اراده، و ارزشگذاری) و در مرکز آن قاعده طلایی، به‌کارگیری قوه تخیل و ... را در بردارد. به نظر گنسلر یکی از طرق آزمودن نظریه‌های اخلاقی به‌کارگیری آنها در عرصه تعلیم و تربیت اخلاقی است و بنابر ادعای او، دیدگاه وی (در قیاس با دیدگاه‌های بدیل) در این قلمرو کامیاب است.

این جستار سعی دارد تا، ضمن اشاره به دیدگاه فلسفه اخلاقی گنسلر، به شرح اطلاق آن نظریه در تعلیم و تربیت ارزش‌های اخلاقی بپردازد. همچنین، در انتها به پنج محور اصلی در تعلیم و تربیت اخلاقی از نظر گنسلر اشاره می‌کند.

کلیدواژه: تعلیم و تربیت اخلاقی، اخلاق کاربردی، نظریه‌های اخلاقی، هری گنسلر، قاعده طلایی، سازگاری

### مقدمه: طرح اخلاق صوری و عقلانیت اخلاقی با محوریت قاعده طلایی

هری گنسلر منطق‌دان و فیلسوف اخلاق معاصر با طرح ایده اخلاق صوری (و کتابی با همین نام<sup>۱</sup>) شهرت دارد. در این انگاره ادعا آن است که می‌توان از اصول منطقی و عقلانی و صوری، اخلاقی زیستن را استنتاج کرد. به تعبیری دیگر، عقلانیت به معنای تام و تمام آن مستلزم اخلاقی زیستن است. به نظر گنسلر صرف نظر از اینکه به چه نظام اخلاقی باور داشته باشیم، قواعدی را می‌توان به‌دست داد تا برای پذیرش صحت نظامی اخلاقی لازم باشد. در بن و بنیاد آن‌ها قاعده یا اصل سازگاری قرار داد که ترازویی برای تضمین شرایط لازم صحت نظام‌های اخلاقی است. گنسلر مزیت رویکرد خود را آن می‌داند که هیچ دیدگاه

<sup>۱</sup> (عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی) makhavan77@yahoo.com

<sup>۲</sup> دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه اخلاق، دانشگاه قم

<sup>۳</sup> اخلاق صوری، ترجمه مهدی اخوان، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰.



فرااخلاقی و اخلاقی خاصی را مفروض نمی‌گیرد اما در عین حال **می‌تواند** توسط همه دیدگاه‌های اخلاقی مواجه شود و خود او چنین کاری را انجام می‌دهد و سعی می‌کند این اصول را بر مبنای دیدگاه‌های اخلاقی گوناگون توجیه کند. به تعبیر دیگر، الگوی او طریقی است برای فهم بهتر و پایبندی بیشتر به اخلاق (عقلانیت)، صرف نظر از نظریه اخلاقی خاصی که برگزیده‌ایم.

در اینجا به گزارشی اجمالی از طرح گنسلر می‌پردازیم تا مقدمه ای باشد بر نحوه بکارگیری آن طرح در تعلیم و تربیت اخلاقی.

وی در این طرح به جای آنکه اصول مادی و جزئی اخلاقی (مثل «دزدی نکن») را در نظامی بگنجاند و از آنها دفاع کند، بر اساس کلی‌ترین اصول منطق (مانند اصل سازگاری) به دفاع از کلیت اخلاق می‌پردازد. به این جهت عقلانیت (ناظر به اخلاق) در نظر گنسلر مشتمل بر چهار رکن است که مهم‌ترین آن سازگاری (به معنای موسّع) است. در واقع، اصل سازگاری بنیاد عقلانیت است. از اینرو، قاعده طلایی، که از نظر گنسلر صورتی از اصل سازگاری<sup>۴</sup> (یا از لوازم آن) است، کانون اخلاق است، و به این صورت عقلانیت و اخلاق در قاعده طلایی به هم پیوند می‌خورند (مقایسه کنید با دیدگاه کسانی که اخلاق را بر چیزی غیر از عقل مبتنی می‌دانند، مثلاً بر عواطف). بنابر این مبنای، در داوری‌های اخلاقی به میزانی عقلانیت را مراعات می‌کنیم که واجد چند صفت باشیم، از جمله: سازگاراندیشی، داشتن آگاه، و به کارگیری قدرت تخیل.

دیدیم که اصل سازگاری در نظامی که گنسلر تصویر می‌کند نقشی محوری دارد. اما مراد از این اصل چیست؟ او اصل سازگاری را متضمن این اصول و اجزاء ذیل می‌داند:

۱. سازگاری در باورها (منطقی بودن)

۲. سازگاری در اراده:

۲/۱. سازگاری هدف-وسیله

۲/۲. سازگاری میان داوری‌های اخلاقی و نحوه زندگی (باوجدان بودن)

۳. سازگاری میان ارزش‌گذاری درباره کارهای مشابه (بی‌طرفی)

با این توضیح که: **منطقی بودن**<sup>۵</sup> عبارت از این شرط است که در باورهایمان سازگاری منطقی را رعایت کنیم. اگر باورهای ناسازگاری را بپذیریم یا همچنین اگر به باوری معتقد باشیم بی‌آنکه لوازم منطقی-اش را پذیرفته باشیم، این اصل را نقض کرده‌ایم. (Gensler, 2011: 67) **سازگاری هدف - وسیله**<sup>۶</sup> به هماهنگی میان اهداف و وسایل توصیه می‌کند. اگر (الف) من هدفی داشته باشم، (ب) معتقد باشم که تحقق این هدف نیازمند به کارگیری وسیله خاصی است و (ج) من این وسیله را محقق نکنم، در آن صورت سازگاری هدف - وسیله را نقض کرده‌ام. برای مثال، سه گزاره زیر را در نظر بگیرید:

• می‌خواهم وزنم را کاهش دهم.

• معتقدم برای کاهش وزن باید کمتر بخورم یا بیشتر ورزش کنم.

<sup>4</sup> consistency

<sup>5</sup> Logicality

<sup>6</sup> Ends-means consistency



• نه کمتر می خورم و نه بیشتر ورزش می کنم.

اگر این سه را با یکدیگر ترکیب کنیم، در این صورت اصل سازگاری مستلزم آن است که یا چیزی را تغییر دهیم، یا از هدفم دست بردارم یا از عقیده‌ام دست بکشم یا به دنبال تحقق وسیله باشم، در غیر این صورت سازگاری هدف-وسیله را نقض کرده‌ام. با **وجودان بودن**<sup>۷</sup> عبارت از این شرط است که اعمال، عزم‌ها و میل‌ها را با باورهای اخلاقی خود هماهنگ کنیم. اگر باورهای اخلاقی ما با نحوه زندگی خود و آن نحوه زندگی‌ای که از دیگران توقع داریم همخوانی نداشته باشد، این شرط را نقض کرده‌ایم. و **بی طرفی**<sup>۸</sup> عبارت است از این شرط که ما درباره اعمال مشابه، قطع نظر از افراد دخیل در آنها، ارزش‌دواری‌های مشابهی داشته باشیم. اگر ما بی طرف باشیم آنگاه یک عمل را بر مبنای اینکه چگونه فعلی است ارزش‌دواری خواهیم کرد، نه بر مبنای اینکه چه کسی نقشی در آن موقعیت ایفا می کند. اگر حکم کنیم که انجام عملی برای شخصی درست (یا نادرست) است در این صورت حکم خواهیم کرد که انجام همان عمل برای هر کس دیگری در موقعیتی یکسان درست (یا نادرست) است. (به تعبیر دیگر، *افراد* از جمله امور اخلاقاً نامربوط محسوب می شوند که نباید آنها را در ارزش‌دواری‌ها دخالت دهیم).<sup>۹</sup>

گنسلر می‌کوشد قاعده طلایی<sup>۱۰</sup> را از دل اصل سازگاری و فروع آن بیرون بکشد: به نظر او می‌توانیم از اصل باوجودان بودن و بی طرفی قاعده طلایی را استنتاج کنیم. بی طرفی در مورد ارزش‌گذاری‌های ما اطلاق می‌شود و قاعده طلایی درباره اعمال و خواسته‌های ما (با دیگران چنان رفتار کن که می‌خواهی با تو آن‌گونه رفتار شود).

البته، باید توجه کرد که اگرچه سازگاری شرط اصلی و لازم عقلانیت است، اما به تنهایی برای ارزش‌دواری کافی نیست بلکه باید با اصول نیمه‌صوری دیگری تکمیل و تمام می‌شود:

- آگاهی از واقعیت‌ها<sup>۱۱</sup>
- به کارگیری قوه تخیل<sup>۱۲</sup>

<sup>7</sup> Conscientiousness

<sup>8</sup> Impartiality

<sup>9</sup> از آنجایی که بی طرفی مبتنی بر تعمیم‌پذیری است، گنسلر ابتدا اصل تعمیم‌پذیری (Universalizability) را می‌آورد و بر اساس آن اصل بی طرفی را توضیح می‌دهد:

U: اگر فعل A باید (اشکالی ندارد که) انجام گیرد، در آن صورت ترکیب عطفی F، متشکل از ویژگی‌هایی کلی، وجود دارد به طوری که (۱) فعل A همان F است و (۲) در هر مورد واقعی یا فرضی هر فعلی که F باشد باید (اشکالی ندارد که) انجام گیرد.

روایت آشناتر و غیرفنی‌تر آن چنین است:

اگر فعل A باید (اشکالی ندارد که) انجام گیرد، آنگاه در هر مورد واقعی یا فرضی هر فعلی که در ویژگی‌های کلی‌اش دقیقاً یا از جهات مربوط شبیه فعل A است نیز باید (اشکالی ندارد که) انجام گیرد. (Gensler, 1996: 70-71)

<sup>۱۰</sup> . قاعده طلایی (Golden Rule) مهم‌ترین اصل اخلاق صوری و مظهر رفتار نوع‌دوستانه است. حتی نسبی‌گرایانی نظیر وسترمارک تصدیق می‌کنند که قاعده طلایی در حد جهانی است. قاعده طلایی را می‌توان به این نحو صورت‌بندی کرد:

GR: اینها را با هم ترکیب نکن: (۱) عمل کردن در جهت انجام A در قبال X؛ (۲) عدم رضایت به این امر که در موقعیتی دقیقاً مشابه A در قبال شما انجام گیرد. = با دیگران تنها به‌گونه‌ای رفتار کن که می‌خواهی در همان موقعیت با تو آن‌گونه رفتار شود.

<sup>11</sup> .factual data

<sup>12</sup> .imagination



## • پرورش برخی خصلت‌ها و ویژگی‌های شخصی

یعنی، علاوه بر پایبندی به اصل سازگاری، باید (۱) شناخت مناسبی از موقعیت (اوضاع و احوال، گزینه‌های ممکن، پیامدها، و غیره)، دیدگاه‌های اخلاقی بدیل (از جمله استدلال‌های موافق و مخالف)، و خودمان (از جمله اینکه چگونه احساسات و باورهای اخلاقی خود را پرورش داده‌ایم) داشته باشیم؛ (۲) بتوانیم از قدرت تخیل بهره بگیریم و خود را به نحوی روشن و دقیق به جای دیگری بگذاریم و ببینیم بودن در آن موقعیت چگونه است. برای تحقق این امر باید قادر باشیم اهمیت واقعیات را در زندگی افراد ارزیابی کنیم؛ (۳) خصلت‌ها و ویژگی‌های خاصی را در خود پرورش دهیم، برای مثال: احساس استقلال رأی (به جای صرف هم‌رنگی با جماعت)، احساس تعلق خاطر نسبت به خود و دیگران، و گفتگو با دیگران.

## ۱. اهمیت تعلیم و تربیت اخلاقی در سنجش اعتبار نظریات اخلاقی

گنسلر در کتاب *درآمدی بر فلسفه اخلاق معاصر*، که دیدگاه‌های اخلاقی و فرااخلاقی را نقل و ارزیابی می‌کند، تصریح دارد که یکی از آزمون‌های درستی یک نظریه در فلسفه اخلاق آن است که آن را در تعلیم و تربیت اخلاقی به کار گیریم و ببینیم چه میزان موفق بیرون می‌آید و یا چه لوازم و پیامدهایی در این کار وجود دارد:

هر نظریه اخلاقی وقتی به مباحث کاربردی ارتباط می‌یابد و از خود می‌پرسیم که چگونه یک دیدگاه می‌تواند به ما در استدلال علیه اعمال نژادپرستانه یاری دهد و یا چگونه ما را در آموزش اخلاقی به فرزندانمان راهنمایی کند، می‌تواند ما را در فهم آراء و نظرات فلسفی و درک ربط و نسبت عملی آنها با زندگی کمک کند. (۱۳۹۰: ۱۰).

مشابه این مطلب را (البته با تصریح کمتری) در *فلسفه اخلاق اثر ویلیام فرانکنا* می‌بینیم. برای مثال، او در نقد وظیفه‌گرایی عمل‌نگر (یعنی وظیفه‌گرایی فاقد اصول) دو استدلال را نقل می‌کند. وی در استدلال دوم می‌گوید «در جریان تعلیم و تربیت نیاز به قواعد داریم.» (۱۳۸۳: ۶۴-۶۵) (همچنین ببینید: همان: ۹۴) سپس، از کتاب *زبان اخلاق آر. ام. هیر* چنین نقل می‌کند:

آموختن انجام کاری هرگز به معنای آموختن انجام یک عمل منفرد نیست؛ بلکه همواره به معنای آموختن انجام اعمالی از نوعی خاص در یک نوع موقعیت خاص است، و این به معنای یادگیری یک اصل است. بدون اصول نمی‌توانیم هیچ چیزی از بزرگترهایمان بیاموزیم ... و هر نسلی باید از سر خط شروع کند و خودش بیاموزد. اما ... خودآموزی هم مانند هر تعلیم دیگری، تعلیم اصول است. (هیر، ۱۹۵۲: ۶۰-۶۱ به نقل از فرانکنا، ۱۳۸۳: ۶۵)

نمونه‌هایی از این دست در آثار فیلسوفان اخلاق کم نیست.<sup>۱۳</sup> اینک به دیدگاه گنسلر بازگردیم و ببینیم او چطور از سنجهٔ تعلیم و تربیت استفاده می‌کند. او در سرتاسر مباحثش علاوه بر نقدهایی رایج بر دیدگاه‌های اخلاقی این ملاک را نیز به کار می‌گیرد. نمونه‌هایی این رویکرد از این قرار است:

<sup>۱۳</sup> البته، توجه به اصول در اخلاق امر نسبتاً رایجی است. نمونه‌ای دیگر از توجه به اصول اخلاقی را در کتاب درسی لوئیس پویمن، *اخلاق: کشف درست و غلط*<sup>۱۴</sup> (ویرایش هفتم، ۲۰۱۲)، می‌بینیم. او در فصل نخست، با عنوان «اخلاق چیست»، عمدهٔ بحثش را دربارهٔ اصول اخلاقی طرح می‌کند. در این



اگر نسبی‌انگاری فرهنگی<sup>۱۴</sup> را بپذیریم، یعنی این دیدگاه که مفاهیم و اصول و قواعد اخلاقی به رد و قبول جامعه وابسته‌اند، در تعلیم و تربیت اخلاقی چه توالی فاسدی دارد؟ در این صورت باید به کودکان بیاموزیم که هنجارهای جامعه شان را (هرچه باشد) ملاک اندیشه و عمل خود قرار دهند. باید به آنها هم‌رنگی با جماعت را بیاموزیم و بگوییم که نمونه‌های استدلال درست این چنین است:

- "جامعه من کار الف را تأیید می‌کند، پس الف خوب است".
- "جامعه هم سن و سالان من، مست کردن در جمعه شب و با هان حال تا خانه رانندگی کردن را تأیید می‌کند، پس این کار خوب است".
- "جامعه نازی [که من در آن زندگی می‌کنم] نژادپرستی را مجاز می‌شمرد پس نژادپرستی خوب است".

به تعبیر دیگر، اعتقاد به نسبی‌انگاری فرهنگی باعث می‌شود هنجارهای جامعه خود را چشم و گوش بسته و بدون نقادی بپذیریم. در این صورت، به آنها آموخته‌ایم که این هنجارها بر خطا نخواهد بود حتی اگر از حماقت و نادانی ناشی شده باشد.<sup>۱۵</sup> (۱۳۹۰: ۲۷) اما، آیا چنین تعلیم و تربیتی پذیرفتنی است؟ پاسخ منفی است، و این دلیلی برای ناپذیرفتنی بودن نسبی‌گرایی فرهنگی است.

یا، فی المثل، اگر شخصی‌گرایی<sup>۱۶</sup> را بپذیریم (که براساس آن "الف خوب است" یعنی "من الف را دوست دارم") کودکانمان را چگونه تربیت کنیم تا درمورد مسایل اخلاقی بیندیشند؟ به کودکان خود خواهیم آموخت که از احساساتشان تبعیت کنند و بر طبق خوشایند و بدآیندشان عمل کنند. اما درباره این‌که چگونه احساسات خردمندان و همراه مسؤلیتشان را پرورش دهند هیچ راهنمایی‌شان نخواهیم کرد، بلکه به آنها خواهیم آموخت که استدلال "من آزار دیگران را دوست دارم پس آزار دیگران خوب است" استدلال درستی است. بدین ترتیب شخصی‌گرایی در مورد تعلیم و تربیت اخلاقی، لوازم عجیب و غریبی به دنبال دارد. (همان: ص ۵۵) در واقع، اشکال در این است که، طبق این نظریه، باید به کودکان خود بیاموزیم که صرفاً بر مبنای احساس خود در مورد اخلاقیات تصمیم بگیرند، در حالی که این کار یعنی بی‌اعتنایی به اصل سازگاری و فروع آن.

فصل، بخشی هست به اسم «خصوصیات اصول اخلاقی»<sup>۱۳</sup> که با این جمله آغاز می‌شود: «از ویژگی‌های اساسی اخلاقیات اصول اخلاقی است.» (۲۰۱۲: ۷) (هرچند او در اینجا مستقیماً به تربیت اخلاقی اشاره نمی‌کند). در عین حال، باید دیدگاه مدافعان نظریه‌های عمل‌نگر و اخلاق موقعیت را نیز در نظر گرفت و دفاع‌های آنها را بر رسید. ممکن است آنها بتوانند به نحوی نظریه اخلاقی خود را طرح کنند که در عین انکار محوریت اصول، برای تعلیم و تربیت اخلاقی راهی پیش پا بگذارند. بنابراین، سخن در اعتقاد به اصول یا انکار آنها نیست.

<sup>14</sup> .cultural relativism

<sup>15</sup> گنسلر ذیل نسبی‌انگاری فرهنگی به دیدگاه کولبرگ (روانشناس اخلاق) اشاره دارد که در نظریه خود در باب مراحل رشد اخلاقی اخلاقیات دوره نوجوانی و اوایل دوره بلوغ را گونه‌ای نسبی‌نگری اخلاقی می‌داند. در این مرحله «خوب» کاری است که مورد تأیید جامعه است. جامعه هم در درجه اول گروه همسالان سپس کل جامعه را شامل می‌شود. آنچه در این مرحله اهمیت دارد، استفاده از نوع درست لباس، موسیقی است و البته "نوع درست" هر آن چیزی است که مورد تأیید جامعه است. (۱۳۹۰: ۳۳-۳۴)

<sup>16</sup> .subjectivism



نمونه دیگر شهودگرایی<sup>۱۷</sup> است. با اینکه معقول ترین دیدگاه فرااخلاقی نزد گنسلر شهودگرایی است، از نظر او این دیدگاه به بازسازی نیاز دارد (به اعتقاد او می توان بر مبنای عقلانیت اخلاقی مقبول وی از نقایص این دیدگاه کاست). اما صورت خام آن در تعلیم و تربیت اخلاقی لوازم نادرستی دارد:

این دیدگاه از ما می خواهد هر اصلی را که به نظر ما بدیهی می آید به کودکان خود تعلیم دهیم. با همین روش ها، می توان به کودکان تعصب را آموخت. الگو قرار گرفتن والدین می تواند به کودکان بیاموزد که باید از دیگران یا گروه های دیگر متنفر بود تنفر آنها را تحسین کنیم و وقتی رفتار محبت آمیزی با دیگران را نکوهش کنیم. اگر چنین تربیتی موفقیت آمیز باشد، سرانجام ارزش های مورد نظر ما ملکه ذهن کودکان خواهد شد و برای آنها لزوم نفرت از دیگران «امری بدیهی» به نظر خواهد رسید. (همان: ۱۲۵-۶)

در پایان این بخش، خوب است به یک اشکال محتمل اشاره شود. شاید کسی بگوید: «ملاک و معیار سنجش نظریه اخلاقی نمی تواند مبتنی بر نظریه ای دیگر باشد؛ در حالی در مثال هایی که گذشت، بر اساس نظریه ای مشخص، نظریه ای دیگر نقد شده است.» به نظر می رسد این اشکال پذیرفتنی نیست. اگرچه در اینجا ابتدا مطالبی را می پذیریم و بعد به نقد نظریه های اخلاقی می پردازیم، سطح این دو دسته نظریات متفاوت اند. در این نوع سنجش، آنچه مفروض است مطالبی «درباره» احکام اخلاقی است. برای مثال، پنج ویژگی که پویمن برای اصول اخلاقی بر می شمارد، تأکید فرانکنا و هیر بر نیاز به اصول اخلاقی، یا اصول عقلانیت گنسلر در تفکر اخلاقی، هیچ کدام آموزه هایی اخلاقی (یعنی دورن اخلاق) نیستند و به ما درباره چگونگی رفتار چیزی نمی گویند، بلکه درباره احکام اخلاقی اند. به تعبیر دیگر، این آموزه ها در مرتبه ای بالاتر قرار می گیرند.

### ۳. اصول تعلیم و تربیت اخلاقی بر اساس عقلانیت اخلاقی

آنچه گذشت اهمیت تعلیم و تربیت را در سنجش نظریات اخلاقی نشان می دهد. با این حال، سازوکار تعلیم و تربیت اخلاقی به عقلانیت محدود نمی شود. نظر گنسلر به اجمال چنین است:

والدین و دیگر بزرگسالان باید از طریق الگو قرار دادن خودشان، آموزشهای شفاهی، تحسین و نکوهش، تشویق و تنبیه، قواعد اخلاقی را به کودکان تعلیم دهند. (همان: ۱۲۵)

گنسلر معتقد است باید قواعد اخلاقی را به همراه عقلانیت اخلاقی بیاموزیم. ادعا این بود که در امان بودن از قساوت های نژادپرستانه نیازمند آگاهی از واقعیات، بکارگیری قدرت تخیل، و قاعده طلایی است. ما می توانیم از طریق الگوهای شخصی و میدان دادن به پاره ای مهارت ها و نگرش ها، این امور و دیگر جنبه های عقلانیت اخلاقی را بیاموزیم. گنسلر بر اساس طرح عقلانیت اخلاقی در مجموع پنج دستور کلیدی مربوط به تفکر اخلاقی معقول مطرح می کند که باید به کودکان آموخت. هر یک از این توصیه ها ابتدا باید توسط والدین رعایت شده و به عنوان الگو در رفتار آنها نشان داده شود و در آموزش این توصیه ها مهارت هایی و نگرش هایی بکار گرفته شود. او گنسلر پنج دستورالعمل های خود را بر اساس همان تصویری که از عقلانیت اخلاقی دارد مطرح کرده و ذیل هر یک به تصویر الگوی آن توصیه و رفتاری که باید با

<sup>17</sup> . intuitionism



کودکان داشت، اشاره می‌کند. به نظر او بزرگسالان می‌توانند این مؤلفه‌ها را با آوردن مثال و نمونه‌ها و افزایش و پرورش مهارت‌ها و طرز تلقی‌های متناظر با آن مصادیق بیاموزند. (همان: ۲۹۵-۲۹۸)

(۱) **تصمیمات آگاهانه بگیرید.** (ذیل شرط آگاهی از واقعیات).

**الگوی شخصی:** از این دستور خصوصاً در مورد اعمالی که بر کودکان تأثیر گذار است، تبعیت کنید. پیش از آنکه تصمیمی دربارهٔ کودکان اتخاذ کنید، کودکان را بشناسید. این کار به مشارکت نیاز دارد.

**مهارت‌ها / نگرش‌ها:** با کودکان در مورد تصمیم‌هایشان صحبت کنید و آنها را وادارید چنین سؤالاتی بپرسند: "گزینه‌های ممکن برای من کدام است؟" "این تصمیم چه تأثیری بر من و بر دیگران دارد؟" "دلایل موافق و مخالف (نقاط قوت و ضعف) آن چیست؟" بچه‌ها را تشویق کنید که اطلاعات لازم برای تصمیم‌گیری را بدست آورند و آنها را مورد تأمل قرار دهند.

(۲) **هماهنگ با باورهای اخلاقی‌تان زندگی کنید.** (ذیل شرط باوجدان بودن)

**الگوی شخصی:** باورهای اخلاقی‌تان را جدی بگیرید و آنها را در زندگی خودتان عملی کنید. این الگو را به کودکان بیاموزید که بگویند: "بله این کار نادرست است، ولی مهم نیست!"

**مهارت‌ها / نگرش‌ها:** کودکان را تشویق کنید تا باورهای اخلاقی‌شان را جدی بگیرند و با تمام وجدان از آنها تبعیت کنند. بر اهمیت انجام کار درست تأکید کنید.

(۳) **در موارد مشابه ارزش‌دوایی‌های مشابه داشته باشید.** (ذیل شرط بی‌طرفی)

**الگوی شخصی:** معیارهای واحدی را در مورد همه به کار گیرید و برای تفاوت در رفتارهایتان دلیل بیاورید: وقتی از شما سؤالاتی از این قبیل پرسیده می‌شود به دقت پاسخ دهید "مامان چرا شهاب می‌تواند این کار را انجام دهد ولی من نمی‌توانم؟" پاسخ ندهید: "فقط خفه شو و آنچه می‌گویم بکن!"

**مهارت‌ها / نگرش‌ها:** به کودکان پیشنهاد دهید تنگناها و دوراهی‌های اخلاقی‌ای را که گرفتارش می‌شوند به دقت حل‌گنجی کنند و در توضیح اینکه چرا فلان عمل درست یا نادرست است اصول و ادلهٔ خود را (که بر همه به طور یکسان قابل اطلاق باشد) ارائه کنند. آنها را تشویق کنید همان اصولی را که در مورد دیگران به کار می‌برند در مورد خودشان هم به کار گیرند.

(۴) **خود را به جای شخص دیگر قرار دهید.** (ذیل شرط به‌کارگیری قدرت تخیل)

**الگوی شخصی:** خودتان از این دستور تبعیت کنید، علی‌الخصوص در قبال کودکان. همدلانه به سخن آنها گوش دهید و سعی کنید در ذهن خود مجسم کنید که زندگی آنها به چه صورت است. این به آنها یاد می‌دهد از راه‌ای الگو می‌آموزند که فهم منظر شخص دیگر تا چه حد اهمیت دارد.

**مهارت‌ها / نگرش‌ها:** کودکان را تشویق کنید به سخنان دیگران گوش دهند، اندیشه‌هایشان را با آنها در میان بگذارند و با خود فکر کنند که یک فعل از منظر شخصی دیگر چگونه به نظر می‌رسد. کودکان را وادار



کنید سؤالاتی از این قبیل بپرسند: "اگر من به جای مینا بودم و این وضع برای من پیش می‌آمد چه احساسی داشتم؟" از آنها بخواهید داستانهایی را بخوانند و فیلم‌هایی را ببینند که زندگی انسانها را به شیوه‌ای واقع بینانه تصویر می‌کنند.

(۵) **با دیگران به گونه‌ای رفتار کنید که دوست دارید با شما آنگونه رفتار شود.** (ذیل قاعده طلایی)

**الگوی شخصی:** خودتان از قاعده طلایی تبعیت کنید، علی‌الخصوص در قبال کودکان. پیش خود فکر کنید که افعال شما چه تأثیری بر آنها می‌گذارد، خود را به جای آنها تصور کنید و با آنها تنها به گونه‌ای رفتار کنید که دوست دارید پدر و مادرتان با شما آنگونه رفتار می‌کردند. با آنها یا دیگران با بی‌توجهی رفتار نکنید یعنی به گونه‌ای که دوست ندارید با شما به آن صورت رفتار شود.

**مهارت‌ها / نگرشها:** کودکان را به پیروی از قاعده طلایی تشویق کنید. وقتی آنها کاری گستاخانه یا غیراخلاقی انجام می‌دهند آنها را با این سؤال به چالش بکشید. "اگر ما این کار را در مورد تو انجام داده بودیم خوب بود؟" به آنها کمک کنید تا با روش قاعده طلایی در مورد مسائل اخلاقی عمیقاً تأمل کنند.

برای کسانی که منظری دینی دارند این عناصر با باورها و نگرشهای دینی تلفیق می‌شود. وبه نظر می‌رسد تلاش در جهت خردمندانه‌تر کردن اندیشه اخلاقی تلاشی است برای نزدیک‌تر شدن به حکمت متعالی خداوند.

گنسلر عقیده دارد چنین آموزشی دشوار است اما روشهای عینی و ملموس بسیاری برای انجام این کار وجود دارد. داوری کردن در مورد این وضعیت نازل اندیشه اخلاقی در جهان، کار بس عظیمی است. آموختن شیوه تصمیم‌گیری و داوری اخلاقی خردمندانه به کودکان، شاید مهمترین کاری است که باید در زندگی انجام داد.

#### ۴. عقلانیت روش تعلیم و تربیت اخلاقی

گنسلر در جایی دیگر (Gensler, 1996: 174) راهکارهای تربیتی را با طرح عقلانیت اخلاقی پیوند می‌زند:

**منطقی بودن** مستلزم آن است که ما در باورهایمان سازگار باشیم. براین اساس، والدین و بزرگسالان باید در برخورد با کودکان سازگاری را رعایت کنند و باید برای تفکر منطقی الگوها و نمونه‌هایی بیاورند. باید قواعد روشن و دقیقی به سیما ارایه شود که حساب شده و سنجیده بوده و لوازم نامعقولی نداشته باشند. و او باید به گونه‌ای تشویق و ترغیب شود که مهارت‌های منطقی‌اش - استدلال‌ورزی درباره امور به طور مستقل و با اتکا بر خود، طرح اشکالاتی که به قواعد پیشنهادی وجود دارد، و رعایت سازگاری در باورهایش - را بالا ببرد.





**سازگاری هدف - وسیله** مستلزم آن است که اهداف و وسایل خود را متناسب سازیم، و در پی اهداف ممکن و مقدور باشیم. بزرگسالان باید الگوی چنین عقلانیتی باشند. اگر پدری مقصود و هدفی (مثلاً مهار کردن می‌گساری‌اش) داشته باشد اما وسایل عملی کردن این هدف را ایجاد نکند، الگوی مناسبی را نشان نمی‌دهد. بزرگسالان و والدین باید کودکان را به برنامه‌ها و نقشه‌های خانواده درباره اهداف و وسایل وارد کنند. کودکان باید ترغیب شوند که اهدافشان را وضوح بخشند تا اهدافی واقع‌بینانه و سازگار را برگزینند، وسایل به‌خصوص را انتخاب کنند و این وسایل را محقق کنند.

**باوجدان بودن** مستلزم آن است که باورهای اخلاقی‌مان را با نحوه زندگی‌مان هماهنگ سازیم. براین اساس، بزرگسالان باید احکام اخلاقی را به جد گرفته و آن‌ها را در زندگی عملی‌شان جای دهند تا مبدا سیما این گفته را یادگیرد که «خُب، این کار غلط است، اما برایم مهم نیست». به همین صورت، سیما باید ترغیب شود که باورهای اخلاقی را به جد گرفته و از آن‌ها باوجدان پیروی کند.

**بی‌طرفی** مستلزم آن است که ما درباره موارد مشابه ارزشگذاری‌های مشابهی کنیم. بزرگسالان باید تأکید کنند که ضوابط و ملاک‌های واحدی در مورد همه افراد به کار بسته می‌شود، برای تفاوت در نحوه رفتار دلیل بیاورند. وقتی سیما (با توسل به تعمیم‌پذیری) می‌پرسد «مامان، چرا مینا می‌تواند این کار را بکند، اما من نمی‌توانم؟» او مستحق پاسخی بهتر و مناسب‌تر از این است که به او بگویند «فقط خفه شو و هرچه مامان می‌گوید انجام بده!» به همین قیاس، سیما باید تشویق و ترغیب شود تا درباره مباحث و موضوعات اخلاقی مذاقه کرده و اصول و ادله‌ای (که در هر مورد مشابهی قابل کاربرد باشد) ارائه کند مبنی بر این که چرا اعمال درست یا نادرست هستند. در صورتی که همواره فقط به سیما گفته شود چه کاری را باید انجام دهد یا چه کاری را نکند و هیچ‌گاه ترغیب نشود که خودش به‌طور مستقل درباره امور بیندیشد و پیرامون اصول و ادله تحقیق کند، جلوی رشد اخلاقی او گرفته می‌شود.

**قاعده طلایی** مستلزم آن است که با دیگران تنها به نحوی رفتار کنیم که می‌خواهیم با ما رفتار شود. بزرگسالان باید الگوهای تفکر مبتنی بر GR، به‌ویژه در برخورد با کودکان باشند. بدین ترتیب والدین سیما باید بدانند اعمال و رفتارشان چه تأثیری بر دخترشان دارد، خودشان را به جای او تجسم کنند و با او به‌گونه‌ای رفتار کنند که می‌خواهند در چنین شرایطی با آن‌ها رفتار می‌شد. به همین صورت، سیما هم باید ترغیب شود که براساس قاعده طلایی زندگی کند. اگر کاری دور از ادب یا شروانه انجام داد، باید بازخواست شود، «سیما، اگر کسی این کار را در قبال تو انجام می‌داد، چه حالی داشتی؟»<sup>۱۸</sup>

**شرط آگاهی از واقعیت‌ها** به ما می‌گوید از واقعیات آگاه باشید. بزرگسالان باید سعی کنند اطلاعات لازم برای تصمیم‌گیری‌ها را به دست آورند. بدین ترتیب والدین باید هرگاه سعی دارند تصمیماتی مربوط به او بگیرند او (و نحوه تأثیرگذاری امور بر او) را بشناسند. به همین ترتیب، باید کودک را ترغیب کرد که اطلاعات لازم در جهت تصمیم‌گیری‌های خودش را به‌دست آورد. همزمان با این که او راجع به آنچه باید انجام دهد

۱۸. گنسلر اشاره دارد که مک‌لر و شولمن (Mekler and Schulman 1994) پیشنهادات سودمندی برای آموزش قاعده طلایی (117-90) و به‌کارگیری قدرت تخیل (89-52) به کودکان دارند. رویکرد آن‌ها به تعلیم و تربیت اخلاقی با رویکرد او بسیار هماهنگ است.



تأمل می‌کند، والدینش باید او را به پرسیدن چنین سؤالی ترغیب کنند: «گزینه‌های پیش روی من چیست؟»، «این کار چه تأثیری بر من و دیگران می‌نهد؟» - «دلایل موافق و مخالف این کار چیست؟»  
شرط به‌کارگیری قدرت تخیل از ما می‌خواهد که واقعیات را به‌روشنی در ذهن خود حاضر کنیم - و خودمان را به جای دیگری (با در وضع آینده خودمان) تصور کنیم. براین اساس، والدین کودک باید همدلانه به نظریات و مشکلات فرزندشان گوش داده، و سعی کنند تجسم کنند زندگی او چه وضعی دارد؛ او از طریق الگو خواهد آموخت که نگرستن از منظر دیگری چقدر اهمیت دارد. می‌توان کودک را ترغیب کرد به دیگران همدلانه گوش بسپارد، رمان‌هایی را بخواند و فیلم‌هایی را تماشا کند که زندگی و درگیری افراد را به‌گونه‌ای واقع‌بینانه به تصویر می‌کشند، و افرادی از سنخ‌های متفاوت را تجربه کند. می‌توان او را تشویق کرد تا عکس‌العمل‌هایش را با دیگران در میان بگذارد و از واکنش‌ها و منظرهای آنان مطلع شود (اگر چنین‌وچنان شود نیما چه احساسی خواهد داشت؟) و همچنین تشویق شود پیامدهای آینده اعمالش را تجسم کند.

شرط **خصیلت‌های شخصی** مستلزم امور گوناگونی است - مثلاً این‌که به دنبال این باشیم که بفهمیم چگونه باید زندگی کنیم، در تغییر و تحول آرا و اقوال خودمان سخت‌گیریم (و فکر نکنیم که ما باید تابع توده‌ها و جماعت مردم باشیم)، و آرا و نظریات افرادی را که معقول‌تر از ما هستند محترم بشماریم. آنچه به ویژه اهمیت دارد این است که احساس دغدغه حقیقی نسبت به خودمان و دیگران داشته باشیم. باز هم، بزرگسالان سعی کنند در زندگی خودشان از این‌ها تبعیت کرده و بچه‌ها را به این‌ها تشویق کنند.  
زمانی که کودک رشد کرد و به بلوغ عقلی کافی رسید باید ترغیب شود که تعلیم و تربیت اخلاقی‌اش را پیش برد و این کار را با یافتن مبانی عقلانی اخلاق - در رشته علمی معروف به «فلسفه» - انجام دهد.

گنسلر معتقد است که به این طُرق می‌توان گزینش و صدور معقول‌تر احکام اخلاقی را به کودکان آموزش داد. او می‌گوید: «چنین آموزشی دشوار است - اما شیوه‌های عینی و ملموس بسیاری برای این کار وجود دارد. با توجه به وضع فرودین و وخیم تفکر اخلاقی در جهان پیرامون ما، این امر وظیفه‌ای بس بزرگ و با اهمیت است.» ( : 1996)



کتاب‌نامه و منابع

۱. فرانکنا، کی ویلیام (۱۳۸۳) [۱۹۷۳] *فلسفه اخلاق*، ترجمه هادی صادقی. قم: کتاب طه.
۲. گنسلر، هری (۱۳۹۰) *درآمدی بر فلسفه اخلاق معاصر*، ترجمه مهدی اخوان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
3. Gensler ,Harry, 1983, “**Acting Commits One to Ethical Beliefs**”, in: ***Analysis***, No. 43, pp. 3-40.
4. \_\_\_\_\_, 1984, “**How Incomplete is Prescriptivism?**” in: ***Mind*** 93: 103–7.
5. \_\_\_\_\_, 1985, “**Ethical Consistency Principles**”, in: ***Philosophical Quarterly***, No. 35, pp. 70-157.
6. \_\_\_\_\_, 1986a, “**A Kantian Argument Against Abortion**”, in: ***Philosophical Studies***, No. 49, pp. 83–98.
7. \_\_\_\_\_, 1986b, “**Ethics is Based on Rationality**”, in: ***Journal of Value Inquiry***, No. 20, pp. 64-251.
8. \_\_\_\_\_, 1996, ***Formal Ethics***: New York and London, Routledge.
9. \_\_\_\_\_, 2011, ***Ethics: A Contemporary Introduction***, second edition (New York and London, Routledge).
10. Pojman, Louis and James Fieser, 2012, ***Ethics: Discovering Right and Wrong***, seventh edition (United States: Wadsworth)
- Hare, R. M., 1952, ***The Language of Morals*** (Oxford: Clarendon press)